



## مفهوم عرفانی ادب‌ورزی در آثار جامی و مقایسه آن با مهم‌ترین آثار عرفانی به زبان فارسی

محمدجواد شمس (استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)

مجید فرحانی‌زاده (کارشناسی ارشد ادبیات فارسی)

### مقدمه

مفهوم عرفانی ادب‌ورزی مضمونی است که در آثار جمهور عارفان و همه متون معتبر عرفانی، به تصریح یا به تلویح، از آن سخن رفته است. هریک از بزرگان عرفان، به فراخور حال و مقام عرفانی خود، به شرح و وصف خصایص و شئون آن اهتمام ورزیده‌اند. جامی نیز به تعاریف و مضامین عرفانی ادبی توجه تمام داشته و در سروده‌ها و نوشته‌های خود، ضمن بهره‌گیری از قرآن و شریعت و استفاضه از آثار عرفانی سلف، از آن سخن گفته است. وی در این باب و کلاً در تدوین اندیشه‌های عرفانی خویش، بیش از همه از سیره عرفانی محیی‌الدین بن عربی متأثر و توان گفت ترجمان افکار او بوده است.

در این مقاله، ضمن مطالعه آراء صوفیه و مطابقت آنها با اقوال و اشعار جامی در این باب بازتاب هر دو رویکرد در آنها نشان داده می‌شود.

### معنای لغوی و اصطلاحی ادب‌ورزی و نمود آن در قرآن و احادیث

ادب، در لغت، به معنی اندازه نگه داشتن و آزر و فرهنگ و، در تداول، آشنایی با رسم آیین هر کار و رعایت آن است. در اصطلاح صوفیه، شناختن نفس و تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال (← رجائی بخارایی، ص ۱۶-۱۹) و معرفتی است که بدان از همه خطاها احتراز می‌شود. (← جرجانی، ص ۶)

مفهوم عرفانی ادب‌ورزی ریشه در قرآن و سنت دارد و منبعث از آیات و معارف قرآنی است. ادب‌گاه به معنای حفظ حدود و حرمت الهی (الحافظون لحدود الله. توبه ۹: ۱۱۲)؛ گاه به معنای بر حذر داشتن از غفلت از حدود الهی و بی‌ادبی به ساحت آن (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ، فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. طلاق ۱: ۶۵)؛ و گاه تأکید بر حفظ حرمت کلام الهی است (وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. اعراف ۷: ۲۰۴). همچنین، در قرآن کریم، بر حفظ حرمت و رعایت ادب در مواجهه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تأکید شده است. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ. حُجرات ۲: ۴۹) در تفسیر عرفانی آیه شریفه ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى (نجم ۵۳: ۱۷)، مضمون آیه بی‌اعتنائی پیامبر گرامی نسبت به کوثین به تأثیر رعایت ادب در مشاهده جمال حضرت حق شمرده شده است.

گاه ادب و علم آموزی مایه رهایی از عذاب و دوزخ شناخته شده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا (التحریم ۶: ۶۶). ابن عباس در تفسیر آن گفته است: یعنی آنها را ادب و علم بیاموزید تا بدین وسیله از آتش دورشان سازید. (سراج، ص ۱۸۹)

مشهورترین روایات از نبی اکرم که در آنها به ادب‌ورزی اشاره و بر آن تأکید شده است حُسْنُ الْأَدَبِ مِنَ الْإِيمَانِ (قشیری، ص ۴۹۲) و أَدَبُنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي (همانجا) است که اشاره دارد به منوط بودن حصول ادب به عنایت و تأدیب الهی.

### جلوه‌های ادب‌ورزی در متون عرفانی پیش از جامی

ادب، در معنای عرفانی، یکی از متداول‌ترین و پرکاربردترین اصطلاحات در متون صوفیه است. ذکر همه تعاریف و وصف انواع خصایص ادب در این متون از حوصله این مقال بیرون است. لذا، در این مقام، به ذکر مجملی از این جمله در معتبرترین متون عرفانی ادب فارسی اکتفا می‌شود.

بیشتر عارفان به رعایت ادب در معاملات با خداوند توجه نموده‌اند. از جمله از ابن عطا (وفات: ۳۰۹) روایت شده است:

ادب ایستادن است [به ادب] با هرچه نیکو داشته‌اند آن را بگفتند: چگونه بود؟ گفت: آنکه معامله با خدای به ادب کند، پنهان و آشکارا. چون این به جای آوردی، ادیب باشی. (قشیری، ص ۴۷۹)

همچنین گفته‌اند که «حفظ ادب اندر معاملات از تعظیم مطلوب حاصل آید اندر دل، و تعظیم حق و شعایر وی از تقوا بود، و هرکه بی‌حرمتی تعظیم شواهد حق به زیر پای آرد وی را اندر طریقت متصوفه هیچ نصیبی نباشد»؛ «آداب، اندر مردمی، حفظ مروّت، و، اندر دین، حفظ سنت و، اندر محبت، حفظ حرمت و این هر سه به یکدیگر پیوسته است از آنچه هرکه را مروّت نباشد، متابعت سنت نباشد؛ و هرکه را حفظ سنت نباشد، رعایت حرمت نباشد» (هجویری، ص ۴۹۱-۴۹۲). قشیری (ص ۴۷۸) نیز حقیقت ادب را «گرد آمدن خصلت‌های خیر» می‌شمرد. برخی از عارفان، با استناد به روایت نبوی لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَ جَوَارِحُهُ، حسن ادب ظاهر را عنوان حسن ادب باطن دانسته‌اند (جامی ۲، ص ۵۶). به گفته ابو عبدالرحمن سلمی، حُسنِ ادبِ صفتِ احباب است (سلمی، ص ۳۹۸). ابونصر سراج اهل ادب را در سه طبقه جای داده است:

اهل دنیا که بیشترین آدابشان در فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و افسانه‌های پادشاهان و اشعار عرب است؛ اهل دین که آداب ایشان اندر ریاضت نفس و تأدیب کردن جوارح و حفظ حدود و ترک شهوات است؛ گزیدگان دین که بیشترین آداب ایشان در طهارت دل و مراعات اسرار و وفا به عهد و حفظ وقت‌ها و بی‌اعتنایی به خواطر و نیکوئی ادب در جایگاه طلب و اوقات حضور و مقام‌های قرب است. (سراج طوسی، ص ۱۹۰)

جامع‌ترین تعریف و وصف انواع و مراتب ادب را در مصباح‌الهدایه می‌توان سراغ گرفت که در آن آمده است:

لفظ ادب عبارت است از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال. و افعال بر دو قسم اند: افعال قلوب و آن را نیات خوانند، و افعال قوالب و آن را اعمال خوانند. و اخلاق و نیات نسبت به باطن دارند، و اقوال و اعمال نسبت به ظاهر. پس ادیب کامل آن بود که ظاهر و باطنش به محاسن اخلاق و اقوال و نیات و اعمال آراسته بود. (کاشانی، ص ۲۰۱، فصل اول از باب ششم در آداب)

ابن عربی ادیب را، در عین فراخی، مصلحت‌بین می‌شناساند. به نظر او، ادیب کامل

به حکم هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ جامع و فراگیر هر مقام و حالی به فراخور آن مقام و حال است و نیز با هر خوی و مقصودی به مقتضای آن خوی و مقصود مأنوس می‌گردد؛ زیرا حق تعالی را، با هر نفسی و در هر مقام و حالی، مشاهده می‌کند. بنابراین، وی مستجمع مکارم اخلاق و دانای به خوی‌های بد - در عین متّصف نبودن به آنها - و جامع مراتب علوم پسندیده و نکوهیده است. همچنین، از دیدگاه ابن عربی، ادب چهار قسم است: ادب شریعت، ادب خدمت، ادب حق و ادب حقیقت (ابن عربی ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲). وی، از این رو، ادیب کامل را حکیم می‌شناسد: الْأَدِيبُ هُوَ الْحَكِيم. (همانجا)

### تعالیم و آراء جامی

جامی، به پیروی از متقدّمان، در تعریف ادب می‌گوید:

چیسْت ادب* دادِ بندگی دادن	بر حدودِ خدایِ استادن
قول و فعل و شنیدن و دیدن	به موازینِ شرع سنجیدن
باحق و خلق و شیخ و یار و رفیق	ره سپردن به مقتضای طریق

(جامی ۴، سلسله الذهب، ص ۴۸)

\* بخوانید: چیسَدَب (با حذف «ت»)

وی ادب‌ورزی را سبب نیل به حیات جاویدان و ارتقای به مقام انسانی می‌داند و آن را از خصایل صاحبان شرف و کمال می‌شناسد:

مایهٔ دولتِ ابد ادب است	پایهٔ رفعتِ خرد ادب است
جز ادب نیست در دلِ ابدال	جز ادب نیست دأبِ اهلِ کمال

(همانجا)

همچنین، به نظر وی، ادب ریشهٔ پیوندها، و سبب دوستی‌ها و روابط عمیق انسانی است.

آشنایی نه به قُربِ نسب است	قُربِ اربابِ ادب از ادب است
----------------------------	-----------------------------

(همان، سبحة الابرار، ص ۵۵۱)

وی، در تلازم نسبت کفر و دین به ادب، می‌گوید:

دین و اسلام در ادب‌طلبی است	کفر و طغیان ز شرم بی‌ادبی است
-----------------------------	-------------------------------

(همان، سلسله الذهب، ص ۴۸)

جَنید در این باره می‌گوید: العُبودیَّةُ مُلازِمَةُ الأَدبِ وَ الطُّغیانُ سِوَةُ الأَدبِ. (← کاشانی، ص ۲۰۷)

به باور صوفیّه، ادب‌ورزی، پیش از آنکه امری اکتسابی باشد، منوط به عنایت ازلی حضرت حق است.

از خدا جوییم توفیقِ ادب      بی‌ادب محروم گشت از لطفِ رب  
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد      بلکه آتش در همه آفاق زد

(مولوی، دفتر اول، بیت ۷۸)

جامی نیز در این باب داد سخن داده است:

طالبِ صحبتِ رندان شو و توفیقِ ادب      از خدا خواه که اللهُ وَلِيُّ التَّوْفِیقِ

(جامی ۱، غزلیات، ص ۳۰۵)

### رعایت ادب

در متون عرفانی فارسی دو نوع رویکرد به ادب‌ورزی می‌توان بازشناخت: یکی وجوب رعایت ادب با حق تعالی در کلیه احوال و مراتب؛ دیگری اسقاط رعایت ادب در مقام فنا. در رویکرد اول، رعایت ادب در کلیه مراتب قرب و کمال بر سالک واجب و ترک آن موجب فساد و تباهی است. هجویری هرگونه بی‌حرمتی و گستاخی به ساحت حضرت معشوق و بی‌ادبی و اهمال در تعظیم و بزرگداشت وی را مستوجب محرومیت از درگاه حق و بی‌نصیبی از طریقت تصوّف می‌داند و می‌گوید:

به هیچ حال، سکر و غلبه مر طالب را از حفظ آداب منع نکند از آنچه مر ایشان را عادت بود و عادت قرین طبیعت بود و سقوط طبایع از حیوان اندر هیچ حال، تا حیات بر جای است، محال باشد. پس، تا شخص بر جای است، در کل احوال، آداب متابعت بر ایشان جاری است، گاه به تکلف و گاه بی‌تکلف. چون حال ایشان صَحُو باشد، ایشان به تکلف حفظ آداب می‌کنند؛ و چون حال ایشان سُکر بود، حق تعالی ادب بر ایشان نگاه دارد. و به هیچ صفت تارکِ الأَدبِ ولی نباشد. (هجویری، ص ۴۹۲)

هجویری دلیل کرامت بنده را رعایت آداب حق می‌داند و رویکرد دوم را قویاً مردود

می‌شناسد:

هر که را حق تعالی کرامتی دهد، دلیل آن بود که حکم آداب دین را بر وی نگاه می‌دارد.

به خلاف گروهی از ملاحده - لعنهم الله - که گویند: «چون بنده اندر محبت مغلوب شود، حکم متابعت از وی ساقط می‌شود». (همانجا)

ابو عثمان مغربی (وفات: ۳۷۳) نیز، در همین مایه، می‌گوید: «چون محبت درست گردد، ملازمت ادب بر دوست مؤکد گردد.» (قشیری، ص ۴۸۴)

از ابو حفص حداد (وفات: حدود ۲۶۵) نیز نقل است: «التَّصَوُّفُ كُلُّهُ آدَابٌ وَ لِكُلِّ وَقْتٍ آدَبٌ وَ لِكُلِّ مَقَامٍ آدَبٌ، فَمَنْ لَزِمَ آدَابَ الْأَوْقَاتِ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ وَ مَنْ ضَيَّعَ الْآدَابَ فَهُوَ بَعِيدٌ مِنْ حَيْثُ يَظُنُّ الْقُرْبَ وَ مَرْدُودٌ مِنْ حَيْثُ يَرْجُو الْقَبُولَ.» (کاشانی، ص ۲۱۳)

رویکرد نخست تأثیر بسزایی در تعالیم عرفانی جامی داشته است. وی حفظ حرمت و ادب‌ورزی را در سراسر مسیر عشق در سریان می‌بیند؛ حتی عشق را منشأ ادب می‌شناساند و بی‌ادبان را لایق معرفت آیین عشق و مهرورزی نمی‌داند و می‌فرماید:

أَدَّبُوا النَّفْسَ أَيُّهَا الْأَصْحَابُ طَرُقُ الْعِشْقِ كُلُّهَا آدَابُ

(جامی ۴، سلسله الذهب، ص ۴۸)

همچنین، در مثنوی لیلی و مجنون، صفت مجنون را چنین توصیف می‌کند:

سر تا قدم از ادب سرشته بر دل رقم ادب نوشته

(همان، ص ۷۶۵)

در تصوف منشأ بی‌ادبی، جهل شمرده شده که از صفات نفس است، و منشأ ادب تجلی بارقه‌های معرفت محبوب ازلی بر دل عاشق که، تا این لمعان ضمیر محب را منور نسازد، وی، مشرف بر آداب حضرت محبوب و معرفت نفس نخواهد شد (سهروردی، ص ۱۲۳). جامی نیز در این باره می‌گوید:

ناید از بی‌ادبان شیوه عشق مذهب عشق سراسر ادب است

(جامی ۱، غزلیات، ص ۵۸)

گویند ادب مده ادیبم کز عشق مرا ادب رسیده است

(همان، ص ۱۰۸)

وی ادب عاشق و وارستگی و تهذیب نفس او را از زبان مجنون چنین توصیف می‌کند:

قصدم نه از این هوای نفس است اینجا که منم چه جای نفس است

کان ادب است خاک پاکم ز آرایش طبع پاک پاکم

(همان، لیلی و مجنون، ص ۸۱)

همچنین هرگونه فتور و غفلت از ادبِ عشق را مستوجب عقوبت می‌شمارد. حتی، در قُرب و وصالِ معشوق، کمترین سستی و اهمال در امر وی را بی‌ادبی و مایهٔ رنج هجر و طرد شدنِ عاشق می‌داند:

چون نیامد ادبِ بزمِ وصال از منِ مست دم به دم می‌رسد از شحنهٔ شهرم ادبی  
(جامی ۱، ص ۴۹۱)

حتی اگر این بی‌ادبی در حال سکر از عاشق سر زده باشد.

چو فوت شد ادبِ بزمِ وصل از منِ مست ز جورِ هجر تو دیدم سزای بی‌ادبی  
(همان، ص ۴۹۱)

مؤلف مصباح‌الهدایه در همین مایه آورده است:

یکی از جمله آداب حضرت الوهیت آن است که نظر از مشاهدهٔ جمال ربوبیت به ملاحظهٔ غیر مشغول و ملتفت ندارد. در خبر است که، چون بنده به نماز برخاست، به حقیقت حاضر حضرت الهی شد؛ پس، اگر به دیگری نگردد، پروردگار عالم گوید: ای بنده به که می‌نگری؟ به کسی می‌نگری که او تو را از من بهتر بود؟ (کاشانی، ص ۲۰۹)

#### وابسته‌ها و همبسته‌های معنایی ادب

در متون عرفانی مفاهیم و همبسته‌های معنای عرفانی ادب، اعم از تلویحی و بارز، بسیار متنوع و کثیرالوجوه است. لذا، در این باب، غالب اهتمام بر نقل مهم‌ترین مفاهیم عرفانی در آثار جامی است.

گزیده‌گویی – کم‌گویی و گزیده‌گویی در برابر معشوق از آداب عشق است:

در آن حضرت که پُرگویی ادب نیست دعاگویی به است از مدح‌خوانی  
(جامی ۱، ص ۶۱۰)

قصهٔ هجر دراز و تو ملول ادب آن است که کوتاه کنم  
(همان، ص ۳۸۲)

غنیچه به تعظیم و طریقِ ادب از سخن و خنده فروبسته لب  
(همان، ص ۳۹۲)

اظهار نیاز و خاکساری در قبال معشوق – جامی اظهار ذلت و انصاف به فقر و نیاز به درگاه معشوق را از شروط ادب می‌شناساند:

- با وجودِ خمِ ابروی توام می‌خواند زاهد بی‌خبر از عشق به محراب نماز  
لیک در شرحِ وفا نیست نمازی به ازین که نهم روی ادب پیش تو بر خاک نیاز  
(همان، ص ۲۶۸)
- چهره سودن به کف پای تو ترکِ ادب است این قدر بس که به خاک کف پایت سودم  
(همان، ص ۳۷۶)
- وی همچنین غایتِ خاکساری در برابر معشوق را سرمایه و دولت خویش می‌داند.  
پیش سگانِ کوی او مالِم برای آبرو بر خاکِ ره روی چو زر این است جاه و مال من  
(همان، ص ۴۰۹)
- ادبِ تسلیم و رضا در برابر معشوق - یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین جلوه‌های ادب‌ورزی  
تسلیم و رضا است. در نظرگاه جامی، مُجَبِّ صادق، با آنکه کوی عشق پُربلاست، جفا و  
بلا را به جان می‌خرد:
- جامی آن شوخ به خونریز\* تو گر تیغ زند ادب آن است که گردن نهی و دم نرنی  
(همان، ص ۵۰۴)
- \* خونریز، خون ریختن  
ما نتابیم ز روی تو نظرگر چه گرفت از مژه‌ی چشم تو صد تیرِ بلا بر ما راست  
(همان، ص ۹۲)
- در وصف عاشق بلاکش گوید:
- در جراحات همه راحت بیند بُخل را عینِ سماحت بیند  
هر چش از رنج و بلا پیش آید یک به یک را به رضا پیش آید  
(جامی ۴، سبحة‌الابرار، ص ۵۱۲)
- هر قضایی که رسد بر جامی نیست غم گر تو رضا خواهی داد  
(جامی ۱، ص ۱۰۹)
- اگر بر تازکم سنگی رسد از پاسبان تو  
به صد تعظیم و حرمت دارمش چون تاج بر تازک  
(همان، ص ۳۱۰)
- ادب دوری از قُرب - محب، به رعایت ادب محبوب، باید از سوای او غایب و دور بماند



به غایتی که از صفت قُرب نیز فارغ شود و گرنه مقام قُرب حجاب او شود و، در نفس الامر، به غایت مهجور ماند. جامی در این باب می‌فرماید:

ای زده در صفِ دورانِ دَمِ قُرب	ره فراوان ز تو تا عالمِ قُرب
روز قُرب آمد و دوری شبِ تار	روز چون نیست به شبِ گیر قرار
دور از این روز شبِ تاریکی	چند چون صبحدم از نزدیکی
چون دهد دولتِ نزدیکی دست	با ادب بپایدت از دور نشست
گر به نزدیکی خود مغروری	غم خود خور که به غایت دوری

(جامی ۴، سبحة‌الابرار، ص ۵۲۳)

پرهیز از نسبت دادن فعل شرور به حق تعالی به رعایت ادب - جامی در نسبت دادن محامد و مذام به حق تعالی، قویاً از آرا و مبانی ابن عربی و شاگردان وی متأثر است. او، در بیان خَلْقِ أفعال و وقایه، از نظر ابن عربی در تأویل آیه شریفه اتَّقُوا رَبَّكُمْ (حج ۱:۲۲)، بهره جسته است. از نظرگاه او، خَلْقِ افعال و اعمال در موجودات، اعم از خیر و شر، به حکم وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و مَا تَعْمَلُونَ (الضافات ۳۷:۹۶)، به حق تعالی برمی‌گردد و آن از خصوصیات وحدتِ تکوینی حق تعالی نسبت به افعال (توحید افعال) است.

حَدَثَاتِ جِهَانِ چِه شور و چِه شر همه تقدیر او بود لاغیر

(همان، سلسله‌الذهب، ص ۱۷۴)

از نظرگاه ابن عربی، تقوا (از ریشه وقایه، از عالی‌ترین مراتب توحید) پیر نفس است. مرید، هرگاه پیش از طهارتِ نفس، اعمال خیر و شر خود را به حق تعالی نسبت دهد، دروادی اباحت و بی‌دینی و تباهی می‌افتد و هرگاه پس از طهارتِ نفس، اعمال خیر خود را به حق تعالی نسبت ندهد، مرتکب بی‌حرمتی و اسائه ادب به ساحت حضرت قدوسی شده است. متقی فضایل و کمالات و اعمال خیر خود را از نفس خود سلب می‌کند و به حق تعالی نسبت می‌دهد و حق تعالی را وقایه و سپر خویش می‌سازد تا شرط ادب را مقدم دارد و از انانیت رها گردد، چنان‌که از زبان فرشتگان آمده است: لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا؛ در عوض، اعمال شر خود را به نفس خود نسبت می‌دهد و از حق تعالی نمی‌شمارد و خود را وقایه و سپر حق تعالی می‌سازد. (ابن عربی ۱، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ خوارزمی، ص ۱۰۱؛ جامی ۳، ص ۱۹۲). حافظ، در این مایه، گوید:

گناه اگرچه نبود اختیارِ ما حافظ تو در طریقِ ادبِ کوش و گو گناه من است  
(حافظ، ص ۳۶)

جامی در معنی وقایه و رعایت ادب الهی در انتساب محامد و مذام افعال می‌فرماید:

متقی نفس خویش را چو شناخت	در شرورش وقایه حق ساخت
سپری شد به پیش حق که مدام	دارد او را ننگه ز تیر ملام
هرچه آمد ز جنس نقصان پیش	داشت مُسند به نفسِ ناطقِ خویش
گرچه در کیش صاحبِ تفرید	آن تقاضا همی کند توحید
که همه فعل‌ها چه زشت و چه خوب	بی‌وسایط به حق بود منسوب
لیک از آنجا که شیوه ادب است	نسبت فعلِ شر به حق عجب است
همچنین از مقوله افعال	هرچه دید از قبیل خیر و کمال
ساخت خاطر تهی زاویه* خویش	کرد حق را در آن وقایه خویش
نزد از نفس و فعلِ نفس نطق	داشت بی‌واسطه مضاف به حق
تا نیفتد در آن فساد و خلل	از ظهور و غرورِ نفسِ دغل

(جامی ۴، سلسله الذهب، ص ۴۷-۴۸)

\* وایه، خواست و نیاز

ادب نسبت به پیر- بنا بر سنت عرفانی، حفظ ادب و حرمت پیر واجب است. جامی همنشینی پیر را موجب رفع بلا و دفع خواطر گشایش می‌داند و پیوسته مرید را به رعایت ادب و تسلیم در مقابل پیر فرا می‌خواند:

با پیر می‌کده به ادب زی که بر درش	شیرانِ پیشگاه سگِ آستانه‌اند
چو زنی در کمرِ صحبت دست	با حریفان کنی آهنگِ نشست
با بزرگان به ادب کن پیوند	نیک و بد هرچه ببینی بپسند
بد از ایشان به نکویی بردار	خود از ایشان همه نیک آید کار
نطقِ ایشان ز مقاماتِ وصول	وز تو ایمان و تلقی به قبول

(جامی ۴، سیحه‌الابرار، ص ۵۵۱)

گر ترا صحبتِ پیران باید جز به نیکی ره آن نگشاید  
(همانجا)

رخ خدمت متاب از صحبتِ پیرِ مغان جامی که آنجا می‌شود دفعِ بلاها حلّ مشکل‌ها  
(جامی ۱، ص ۱۳)

چاره در دفعِ خواطر صحبتِ پیر است و بس رخنه بر یاجوج بستن خاطرِ اسکندر است  
(جامی ۱، غزلیات، ص ۵۵۱)

ادبِ با خُلق – یکی از نمونه‌های ادب‌ورزی در بُعد اجتماعی و اخلاقی حسن خُلق و جوانمردی در مخالفت با خُلق است. در نظر جامی، مروّت با دوستان و چشم‌پوشی از عیوب آنان همچنین شفقت و دلسوزی نسبت به مردم و طریق اندرز و پند پیش گرفتن در قبال خطاهای خُلق از ارکان ادب‌ورزی است:

با رفیقان به مروّت می‌باش تخمِ ایثار و فتوّت می‌پاش  
عیشان چون فتد از پرده به در دار پوشیده از آن عیبِ نظر  
با فرودان شفقت‌ورزی کن یافتی مرز کیامری کن  
در خطاشان به نصیحت پیش آی ره بر ایشان به نصیحت بگشای  
نیک شو تا که به نیکان بررسی کس نیکان شوی ار نیک کسی  
ای بسا بد که ز یک خوی نکو با نکوکار شود هم‌زانو

(جامی ۴، سبحة‌الابرار، ص ۵۵۱)

شرم و حیا – یکی دیگر از جلوه‌های ادب‌ورزی شرم و حیاست. شرم از گناه، در پرتو مراقبه نظر حق تعالی بر وی، موجب حفظ و سلامتِ ظاهر و باطن از آلودگی خواهد شد.

گناه بود کزو دور زیستم یکچند چه‌ها به روی من از شرم این گناه رسید

(جامی ۱، غزلیات، ص ۲۲۶)

در مقامی که کنی قصدِ گناه گر کنند کودکی از دور نگاه  
شرم داری ز گُنه درگذری پرده عصمت خود را ندری  
شرم بادت که خداوند جهان که بؤد واقفِ اسرارِ نهان  
بر تو باشد نظرش بی‌گه و گاه تو کنی در نظرش قصدِ گناه

(جامی ۴، سبحة‌الابرار، ص ۵۲۶)

روی تو پیش نظر من جایِ دیگر در سجود سر نمی‌یارم برآوردن ز شرم روی تو

(جامی ۱، ص ۴۳۹)

توبه - رعایت ادبِ توبه و پشیمانی از گناه و طلب مغفرت نیز از جلوه‌های ادب‌ورزی است:

توبه کن از گناهکاریِ خویش      شرم کن از نه شرم‌داریِ خویش  
(جامی ۴، سلسله الذهب، ص ۲۳۴)

از میل ملامی و مناهی توبه      وز نفس مباحی به تباهی توبه  
(جامی ۱، غزلیات، ص ۶۶۴)

از دیدگاه جامی، توبه، در ساحت عرفان، عمق معنائی بیشتری دارد. در این ساحت، توبه بنده فعل حق تعالی است و نسبت دادن آن به بنده، نزد اهل قرب، بی ادبی و گناه است. توبه حقیقی، در نظر دوستان حضرت حق، توبه از توبه یعنی توبه از گناه وجود مجازی بنده در مقابل وجود حقیقی حق است و آن منوط است به توفیق و موهبت الاهی:

در توبه چو هستِ اِضافتِ\* فعل به خویش      زین توبه که می‌کنم الاهی توبه  
(همانجا)

\* اِضافت، نسبت دادن

توفیقِ توبه جو ز گناه وجود خویش      تا وارهی ز دغدغه توبه و گناه  
(همان، ۶۰۴)

کتمان سرّ و خاموشی - در نظر جامی، کتمان سرّ معشوق از نامحرم از مهم‌ترین آداب عشق است و افشای سرّ از جانب مُجِب اسائه ادب به ساحت معشوق است و عقوبت به بار می‌آورد:

راز پنهان به که بر دارِ بلا حلاج را      آن همه رسوایی از یک نکته ننهفته بود  
(همان، ص ۱۸۷)

عارف به کنج خلوت خاموش و سرّ عرفان      با این و آن مُقَلَّد گفته هزار باره  
(همان، ص ۴۸۴)

جامی آسرار مکن فاش که در مذهب عشق      نه زبان محرم این راز نماید نه قلم  
(همان، ص ۳۱۶)

خاموشی از اغیار و خواطر موجب تهذیب و طهارت نفس و قابلیت دل برای دریافت سرّ عشق در مقام خاموشی است:

- خاموش کنم که دائم آخر روزی خاموشان را خدا به فریاد رسد  
(همان، ص ۴۶۹)
- بر دو نوع است صُمت اگر دانی هست قسم نخست صُمتِ لسان  
وان دگر صُمتِ دل بود که حدیث که ببندی زبان ز هم‌نفسان  
نکنند در درون نفس خبیث  
(جامی ۴، سلسله الذهب، ص ۱۰۸)
- خاموشی عشقم ره‌اند از شیوه بحث و جدل رفت آنکه رفتی تا فلک فریادِ قیل و قال من  
(جامی ۱، غزلیات، ص ۴۰۹)
- مردم ز ناله کاش نهی بر دهان مرا مَه‌ری ز لعلِ خویش که خاموشی آورد  
(همان، ص ۲۱۲)

### زوال ادب در عین جمع و مقام فنا

رویکرد عرفانی دیگر در ادب اسقاط ادب بنده در حال فنا و استغراق در عین جمع است؛ زیرا رعایت ادب در این حال اقتضای دوگانگی و تغایر را دارد و در فنا، شرط دوگانگی زایل می‌شود. جنید در این باره می‌گوید: چون محبت درست گردد، شرط ادب بیفتد. (← قشیری، ص ۴۸۴)

ابن عربی و عزالدین محمود کاشانی نیز به این رویکرد اشاره کرده و نهایت محبت را فنای مُحب در محبوب و برافتادن رسم دوییت دانسته‌اند در واقع، شرط ادب تغایر وجود است، لذا، در حال فنا، رعایت ادب منتفی است و ادب ترک ادب است. (کاشانی، ص ۲۱۲)  
این رویکرد - اسقاط ادب در حال فنا - نیز در آثار جامی جلوه گر شده است:

- رفتن به سر طریقی ادب نیست در رهت ما عاشقیم و مست نیاید ادب ز ما  
(جامی ۱، ص ۴۲)
- نه ایم با سگ تو در مقامِ ترکِ ادب اگرچه ترکِ ادب پیش دوستان ادب است  
(همان، ص ۵۷)
- در ره عشق به میزانِ قبول هست ادب بی ادبی فضلِ فضول  
(همان، ص ۵۶۵)

بنابراین، عشق زایل‌کننده همه صفات محب است که اقتضای موجودیت دارند:  
رسید لشکر عشق توام به ملک وجود / ز علم و فضل و ادب هرچه یافت غارت کرد  
خرید سفله به علم و عمل به ملک وجود / زهی خسارت طبعی که این جسارت کرد  
(جامی ۱، غزلیات، ص ۲۵۰)  
از بس که ز عشقم شده مشهور به هر کوی / هر جا که نشستم ز بتان انجمنی شد  
جامی که ز عقل و ادب افتاده به عشق است / در محنت این کار عجب ممتحنی شد  
(همان، ص ۱۹۰)

جامی در صفت مجنون می‌گوید:

از قاعده ادب فتاده / خود را مجنون لقب نهاده  
(جامی ۴، لیلی و مجنون، ص ۸۰۵)  
وی گاه از این نیز پای فراتر می‌نهد و، در مقام گستاخی در عشق، معشوق را ملامت می‌کند:

ادب جمال دگر بخشدت ز ناز مزن / قدم به فرق گدایان رهنشین گستاخ  
(همان، ص ۱۴۷)  
عزالدین محمود کاشانی دو رویکرد ظاهراً متناقض در رابطه با ادب را در مقام فنا جمع می‌کند و رعایت ادب را در مقام فنا فی‌العمل و صفات، که مستلزم اثبات هستی محب و محبوب است، مقتضی می‌داند اما در مقام فنا فی‌ذاتی محب در محبوب منتفی می‌شمارد چون رعایت ادب غیریت را اقتضا دارد. در مقام فنا هیچ تعلق و اثری از عاشق باقی نمی‌ماند و غیریتی در میان نیست لذا ادب زایل می‌گردد. ابن عربی این رابطه را ادب حقیقت می‌خواند. در این مقام، تارک ادب، بی‌آنکه خود بداند، ادیب است (ابن عربی ۲، ص ۲۸۲). مولوی در این باب می‌گوید:

این قیاس ناقصان بر کار رب / جوشش عشق است نَز ترک ادب  
نبض عاشق بی‌ادب برمی‌جهد / خویش را در کفّه شه می‌نهد  
بی‌ادب‌تر نیست کس زو در جهان / با ادب‌تر نیست کس زو در نهان  
هم به نسبت دادن وفاق ای مُتَجَب / ای دو ضد با ادب یا بی‌ادب  
بی‌ادب باشد چو ظاهر بنگری / که بود دعوی عشقتش هم‌سری

چون به باطن بنگری دعوی کجاست او و دعوی پیش آن سلطان فناست

(مولوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۷۹-۳۶۸۲)

نزدیک به این معنی است قول یحیی بن معاذ الرازی که فرموده است:

بُنِسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ تَحْتَاجُ أَنْ تَقُولَ لَهُ أَذْكَرُنِي فِي دَعَائِكَ وَبُنِسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ تَحْتَاجُ أَنْ تَعِيشَ مَعَهُ بِالْمُدَارَاةِ وَبُنِسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ يُلْجِئُكَ إِلَى الْإِعْتَدَارِ فِي زَلَّةٍ كَانَتْ فِيكَ.

بد یاری بود آن‌که او را به دعا وصیت باید کرد که حق صحبت یک‌ساعته دعای پیوسته باشد؛ و بد یاری بود که با وی زندگی به مدارا باید کرد که سرمایه صحبت انبساط بود؛ و بد یاری بود آن‌که به گناهی از تو رفته باشد از وی عذر باید خواست از آنچه عذر شرط بیگانگی بود، اندر صحبت بیگانگی نبود. (هجویری، ص ۴۷ و ۴۸)

جنید گوید: چون محبت درست گردد، شرط ادب بیفتد. (قشیری، ص ۴۸۴)

از استاد ابوعلی (دقاق) شنیدم [رحمه الله] اندر قول خدای عزوجل: وَ أَيُّوبُ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ [انبیاء ۲۱: ۸۳]. نگفت: ارحمنی، ادب خطاب به جای آورد و عیسی علیه السلام همچنین گفت: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَأَبْهَمُ عِبَادُكَ وَ دِیْكَرُكَ: إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ. و چون خدای تعالی بازو [به او] گوید: تو گفتی مردمان را مادرم را به خدایی گیرید، ادب خطاب نگاه داشت: نگفت که «نگفتم.» [و گفت:] اگر گفتم، تو دانی. (همان، ص ۴۸۴)

جامی، با ذوق عرفانی، در این باب داد سخن داده است:

که گوید سلام من مستهام	به جانان که کردست در جان مقام
در او بس که گم کرده‌ام خویش را	نمی‌دانم او کیست یا من کدام
همه اوست من در میان کیستم	نماندست با من ز من غیر نام
اگر من به حرمت سلامش کنم	فَوَيْلٌ لِي إِذَا عَلِمْتُ أَنِّي كُنْتُ
وگر او به حرمت خطابم کند	فَوَيْلٌ لِي إِذَا عَلِمْتُ أَنِّي كُنْتُ

(جامی ۱، غزلیات، ص ۳۳۰)

## منابع

ابن عربی (۱)، شرح قیصری بر فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.

— (۲)، محی الدین، الفتوحات المکیه، جلد ۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۴ ق.

- جامی (۱)، نورالدین عبدالرحمن، کلیات دیوان، با مقدمه فرشید اقبال، چاپ سوم، اقبال، تهران ۱۳۸۸.
- (۲)، نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- (۳)، نقد النصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک، چاپ دوم، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران ۱۳۸۱.
- (۴)، هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرسی گیلانی، اهورا، تهران ۱۳۸۵.
- جرجانی، سید شریف، التعریفات، چاپ سوم، انتشارات ناصرخسرو، تهران ۱۳۶۸.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان، به اهتمام قزوینی و غنی، چاپ دوم، فخر رازی، تهران ۱۳۷۶.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، مولی، تهران ۱۳۶۸.
- رجائی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸.
- سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، ترجمه مهدی محبتی، چاپ دوم، اساطیر، تهران ۱۳۸۸.
- شلمی، ابو عبدالرحمن، طبقات الصوفیه، به اهتمام نورالدین شریبه، جماعة الأزهر، قاهره ۱۳۷۳ ق.
- سهروردی، شهاب‌الدین، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، چاپ چهارم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۸۶.
- قشیری، ابوعلی حسن بن احمد، ترجمه رساله قشیری، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ نهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ نهم، هما، تهران ۱۳۸۸.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، مشوی، تصحیح توفیق سبحانی، چاپ پنجم، روزنه، تهران ۱۳۸۴.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح و تعلیق محمود عابدی، سروش، تهران ۱۳۸۳.

